

تبدیل پول به سرمایه

۱- فرمول عمومی سرمایه

گردش کالاها، نقطه آغاز سرمایه است. از این رو تولید کالای، گردش کالا، و صورت تکامل یافته این یک، یعنی بازرگانی، همیشه زمینه های تاریخی هستند که سرمایه از آنها ظهور می کند. تاریخ جدید سرمایه به پیدایش تجارت مدرن جهانی و بازار جهانی در قرن شانزدهم باز می گردد. (P. ۱۰۶ [۱۴۶]).

اگر تنها به اشکال اقتصادی که به وسیله گردش کالا ایجاد می گردد توجه کنیم، در می یابیم که محصول نهائی آن پول است و پول نخستین شکلی است که سرمایه در آن ظاهر می گردد. از لحاظ تاریخی، بدون استثناء سرمایه برای اولین بار با ملک زمیندار به عنوان ثروت پولی مواجه می گردد، و همینطور با سرمایه تاجر و رباخوار، و حتی امروز هم تمام سرمایه های جدید، اولین بار به صورت پول به صحنه می آیند، که این پول می بایستی به وسیله پروسه های مشخصی به سرمایه تبدیل گردد.

اگر از پول به عنوان پول و پول به عنوان سرمایه آغاز کنیم، باید بگوئیم که آنها تنها در شکل گردش شان تفاوت دارند. در جوار $C-M-C$ ، شکل $M-C-M$ ، یعنی فروش بخاطر خرید، نیز اتفاق می افتد. پولی که به این شکل گردش می کند و در جریان حرکت اش به سرمایه تبدیل می گردد، خودش از قبل سرمایه است (یعنی از روی جهت حرکت اش اینطور مشخص می شود).

نتیجه $M-M, M-C-M$ است، یعنی مبادله غیرمستقیم پول برای پول. من ۱۰۰ پوند پنبه می خرم و آن را به ۱۱۰ پوند می فروشم؛ در نهایت من ۱۰۰ پوند را با ۱۱۰ پوند مبادله کرده ام، یعنی پول با پول.

اگر محصول این پروسه در انتها، همان ارزش پولی بود که در ابتدا در آن به جریان افتاده بود، یعنی ۱۰۰ پوند در عوض ۱۰۰ پوند، این پروسه بیهوده می گردید. با این وجود چه اینکه تاجر در مقابل ۱۰۰ پوند اولیه اش، ۱۰۰ پوند بدست آورد، یا ۱۱۰ پوند، و یا اینکه فقط ۵۰ پوند، پول او حرکت کاملاً ویژه ای را به نمایش گذارده که به کلی با گردش کالا، یعنی $C-M-C$ متفاوت است. از بررسی اختلافات ظاهری بین این حرکت و $C-M-C$ ، تفاوت درونی آنها نیز آشکار می گردد. دو مرحله پروسه $M-C-M$ که بطور جداگانه در نظر گرفته شوند، همانند مراحل $C-M-C$ ، دو مرحله مشابه اند. اما در کل پروسه، تفاوت فاحشی نسبت به گردش کالا وجود دارد. در $C-M-C$ پول واسطه گردش بود و کالا نقطه آغاز و پایان آن؛ در این حالت کالا واسطه است و پول نقطه ابتدا و انتهای پروسه می باشد. در $C-M-C$ پول یکباره برای همیشه به مصرف می رسد؛ در $M-C-M$ تنها در متن پروسه به پیش می رود، و بایستی مجدداً بدست بیاید. پول به منشاء خود جاری می گردد. بنابراین، در اینجا از قیل اختلاف محسوسی بین گردش پول به عنوان پول، و به عنوان سرمایه وجود دارد.

در $C-M-C$ پول تنها از طریق تکرار مجدد تمام پروسه، از طریق فروش کالاهای تازه، می تواند به منشاء خود باز گردد. از این رو برگشت، مستقل از خود پروسه است. از طرف دیگر در $M-C-M$ ، برگشت، از همان آغاز به وسیله ساخت خود پروسه الزامی گشته است، یعنی که اگر برگشت پول صورت نگیرد، پروسه ناتمام می ماند. (P. ۱۱۰ [۱۴۹]).

هدف نهایی $C-M-C$ ارزش مصرفی، و در مورد $M-C-M$ خود ارزش مبادله است.

در C-M-C هر دو انتهای پروسه بطور یکسانی دارای قالب اقتصادی معینی است. هر دو کالا هستند و دارای ارزش مساویند. اما در عین حال از نظر کیفی ارزش های مصرفی مختلفی به شمار می آیند، و محتوی پروسه را متابولیسیم اجتماعی تشکیل می دهد. در M-C-M، در برخورد اول به نظر می رسد که این گردش زائد و بی هدف است. مبادله ۱۰۰ پوند در مقابل ۱۰۰ پوند، و در یک مسیر دایره شکل (که در انتهای پروسه به همان نقطه شروع می رسیم). مضحک به نظر می رسد. یک مجموعه پول تنها به وسیله مقدار آن از مجموعه دیگر قابل تمیز است؛ بنابراین، M-C-M مفهوم خود را تنها از طریق یک تفاوت کمی در دو انتهای خود کسب می نماید. پول بیشتری نسبت به آن مقدار که به گردش افتاده از آن خارج شده است. پنبه ای که به ۱۰۰ پوند خریداری شده، فرضاً به ۱۰ + ۱۰۰ پوند به فروش رسیده است؛ بنابراین پروسه فرمول M-C-M را طی می کند، که در آن $M' = M + \Delta M$ این ΔM ، این افزوده، ارزش اضافی می باشد. ارزشی که در ابتدا به جریان افتاد، نه تنها در گردش دست نخورده باقی می ماند، بلکه ارزشی اضافه را به خود می افزاید، یعنی خود را گسترش می دهد - و این حرکت پول را به سرمایه تبدیل می کند.

در C-M-C ممکن است تفاوتی در ارزش دو انتهای پروسه وجود داشته باشد، اما در این شکل گردش این کاملاً امری تصادفی است، و هنگامی که دو انتها معادل باشند، نه تنها C-M-C بی معنی نیست، بلکه بر عکس، این تقریباً شرط لازم پروسه طبیعی آن است.

تکرار C-M-C، به وسیله هدفی نهانی، که در خارج این پروسه قرار دارد تنظیم می گردد: مصرف، یعنی ارضای نیازهای مشخص. از طرف دیگر در M-C-M ابتدا و انتها یکسانند، یعنی پول، و این از قبل گردش بی انتهایی را موجب می گردد. فرض کنیم که $M + \Delta M$ از نظر کمی با M تفاوت داشته باشد، ولی این هم تنها مجموعه محدودی از پول است؛ هرگاه این پول به مصرف برسد، دیگر به هیچ وجه سرمایه نخواهد بود؛ و اگر از جریان گردش خارج شود، تنها به عنوان یک اندوخته ی

احتکاری، بی حرکت می ماند. همین که نیاز به گسترش ارزش مطرح گردید، همانقدر که این نیاز برای M وجود دارد، در مورد M نیز صادق خواهد بود، و گردش سرمایه بی انتها می گردد، زیرا در انتهای پروسه همانقدر به هدف های آن دست نیافته ایم که در ابتدا از آنها دور بوده ایم. ([۵۱-۱۴۹] [۱۲، ۱۱۱. PP] به عنوان نماینده این پروسه، صاحب پول تبدیل به سرمایه دار می شود.

هرگاه در گردش کالا، ارزش مبادله به صورتی حداکثر مستقل از ارزش مصرفی کالاها دست یابد، در اینجا ارزش مبادله ناکهان خود را به صورت یک جسم شناور در جریان ظاهر می نماید که دارای حرکت خودبخودی است، و برای آن کالا و پول فقط قالب های این حرکت به شمار می روند. علاوه بر آن، به اندازه ارزش اضافی با ارزش اولیه خود تفاوت نموده است. این جسم شناور، پول در جریان می شود، و با این عنوان تبدیل به سرمایه می گردد. ([۱۵۴] [۱۱۶. P])

به راستی به نظر می رسد که M-C-M منحصراً شکل ویژه سرمایه تجاری است. اما سرمایه صنعتی هم، پولی است که به کالا تبدیل شده و با فروش دوباره، مجدداً به پول بیشتری تبدیل می گردد. عملیاتی که در بین خرید و فروش، خارج از محدوده گردش انجام می گیرد، هیچگونه تغییری در این امر بوجود نمی آورد. بالاخره در سرمایه ربانی (بانکی)، پروسه به صورت M-M و بدون هیچ واسطه ای ظاهر می گردد، یعنی ارزشی که گویی از خودش بزرگتر است. ([۱۵۵] [۱۱۷. P])

۲- تضادهای فرمول عمومی

شکل گردشی که به وسیله آن پول تبدیل به سرمایه می گردد، تمام قوانین پیشین مربوط به طبیعت کالاها، ارزش، پول و خود گردش را نقض می نماید. آیا صرفاً تفاوت ظاهری در ترتیب معکوس رشته توالی (در فرمول) می تواند موجب آن باشد*؟

* - یعنی M-C-M در مقابل C-M-C (م)

به علاوه این ترتیب معکوس تنها برای یکی از سه طرف معامله وجود دارد من به عنوان یک سرمایه دار، کالاهائی از شخص A می خرم و آنها را به B می فروشم. A و B تنها به عنوان فروشنده و خریدار ساده کالا ظاهر می گردند. در هر دو حالت، من تنها به عنوان یک مالک ساده پول و یا کالا با آنان روبرو می شوم، با یکی به عنوان خریدار یا پول، و با دیگری به عنوان فروشنده، یعنی کالا، اما با هیچکدام به عنوان سرمایه دار و یا نماینده هر چیزی که بیش از پول یا کالا باشد مواجه نمی گردم. معامله برای A با یک فروش آغاز شد؛ برای B با یک خرید پایان یافت، یعنی درست مانند گردش کالا. علاوه بر آن، اگر من در جریان گردش ساده، حق الزحمه خود را بر پایه ارزش اضافی قرار دهم، A می تواند کالایش را مستقیماً به B بفروشد و فرصت بدست آوردن ارزش اضافی منتفی می گردد.

فرض کنید که A و B مستقیماً از یکدیگر کالا خریداری کنند. تا آنجا که ارزش مصرفی مورد نظر باشد، ممکن است هر دو منفعت کنند؛ ممکن است حتی A مقدار بیشتری از کالای خود را، نسبت به آنچه که B در همان موقع می تواند ارانه نماید، عرضه کند، و بالعکس، که بدین وسیله هر دو آنها مجدداً سود می برند. اما در مورد ارزش مبادله اینطور نیست. در اینجا حتی اگر پول به عنوان واسطه گردش مداخله نماید، ارزش های مساوی با یکدیگر مبادله می گردند. (P. ۱۱۹ [۱۵۶ - ۵۸].)

اگر بطور مطلق در نظر بگیریم، در گردش کالائی ساده، با این فرض که جایگزینی یک ارزش مصرفی را با دیگری مستثنی نموده باشیم، تنها تغییری در شکل کالا صورت می گیرد. تا آنجا که گردش، تنها شامل تغییری در شکل ارزش مبادله کالا است. هرگاه پدیده در شکل خالص خود به پیش رود، تنها مبادله معادل ها را دربر می گیرد. در واقع ممکن است کالاها به قیمت هائی متفاوت از ارزش شان به فروش برسند. اما این به معنی تخلفی از قانون مبادله کالاها خواهد بود. گردش کالائی ساده در شکل خالص خود مبادله معادل هاست، پس زمینه ای برای توانگر ساختن شخص باقی نمی ماند. (P. ۱۲۰ [۱۵۸ - ۵۹].)

از این رو اقتصاددانان پیشین به خطا کوشش می نمودند تا ارزش اضافی را از گردش کالا استخراج نمایند. مانند کوندیلاک (Condillac [۱۵۹] ۱۲۱.P). نیومن (Newman [۱۶۰] ۱۲۲.P).

اما فرض کنیم که مبادله در شکل خالص آن بوقوع نمی پیوندد، یعنی نامعادل ها مورد مبادله قرار می گیرند. فرض کنیم که هر فروشنده کالایش را به ۱۰ درصد بالاتر از ارزش آن به فروش می رساند. در اینجا همه چیز به شکل سابق باقی می ماند؛ آنچه را که هر کدام به عنوان فروشنده بدست می آورد، در مقابل به عنوان خریدار از دست می دهد. درست مثل اینکه ارزش پول به میزان ۱۰ درصد تغییر نموده باشد. و به همین گونه است اگر خریداران همه چیز را به میزان ۱۰ درصد پائین تر از ارزش آن خریداری نمایند. (تورنز [Torrens ۱۶۰-۶۱] ۱۲۳.P)

این فرض که ارزش اضافی از بالا رفتن قیمت ناشی می گردد، این پیش فرض را در خود داراست که طبقه ای در جامعه وجود دارد که خریدار هست، اما فروشنده نیست، یعنی، مصرف می کند و تولید نمی نماید، یعنی که بطور مداوم پول مفت دریافت می کند. فروش کالاها به قیمت هایی بالاتر از ارزش شان به این طبقه، تنها به معنی پس گرفتن متقلبانه قسمتی از پولی است که به رایگان از دست رفته است (آسیای صغیر و رم). با این وجود فروشنده همیشه همان کلاهبردار باقی می ماند و نمی تواند ثروتمندتر گردد، یعنی قادر نیست به این وسیله ارزش اضافی ایجاد نماید.

اجازه دهید موضوع کلاهبرداری را در نظر بگیریم. شخص A شرابی را که ۴۰ پوند ارزش دارد در مقابل گندمی که ۵۰ پوند می ارزد به فروش می رساند. A ۱۰ پوند منفعت نموده است. اما A و B مجموعاً فقط ۹۰ پوند دارند. پنجاه پوند دارد و تنها ۴۰ پوند؛ ارزش، منتقل گشته ولی تولید نشده است. طبقه سرمایه دار بطور کلی، در هیچ کشوری نمی تواند سرخودش کلاه بگذارد. (P. ۱۲۶ [۱۶۲-۶۳])

پس: اگر معادل‌ها مبادله شوند، هیچگونه ارزش اضافی نتیجه نمی‌گردد؛ و اگر نامعادل‌ها مبادله گردند، باز هم هنوز ارزش اضافی ایجاد نمی‌شود. گردش کالا هیچ ارزش تازه‌ای خلق نمی‌کند.

به این دلیل است که قدیمی‌ترین و آشناترین اشکال سرمایه، یعنی سرمایه تجاری و سرمایه ربانی (ریباخوار، بانکدار)، در اینجا ذکر نشده است. اگر نخواهیم گسترش سرمایه تجاری را تنها با کلاهبرداری صرف توضیح دهیم، عوامل بینابینی بسیاری که هنوز در اینجا مطرح نشده، مورد نیاز خواهد بود. و حتی بیش از این درباره سرمایه ریباخوار و سرمایه مالی (بانکی) مورد احتیاج است. بعدها خواهیم دید که هر دو اینها شکل‌های مشتق سرمایه بوده و اینکه چرا از لحاظ تاریخی قبل از سرمایه جدید بوجود می‌آیند.

پس ارزش اضافی نمی‌تواند از گردش منشاء یابد. اما خارج از آن چطور؟ در خارج آن، صاحب کالا تولیدکننده ساده کالایش است. و ارزش کالا به مقدار کار خودش که در آن مترکم گردیده و مطابق یک قانون معین اجتماعی سنجیده می‌شود، بستگی دارد؛ این ارزش در پول محاسباتی بیان می‌شود، بطور مثال، به قیمت ۱۰ پوند. اما این ارزش در عین حال نمی‌تواند ارزشی معادل ۱۱ پوند قرار گیرد؛ کار او ارزش‌ها را خلق می‌کند، اما نه ارزش‌هایی که بطور خودبخودی گسترش می‌یابند. کار او می‌تواند ارزش بیشتری به ارزش موجود بیفزاید، اما این امر تنها از طریق افزودن مقدار کار بیشتری رخ می‌دهد. بنابراین تولیدکننده کالا، بدون آنکه در ارتباط با صاحب کالاهای دیگری* قرار گیرد، نمی‌تواند در خارج از حوزه گردش ارزش اضافی تولید نماید.

لذا، سرمایه باید از گردش کالا، و با این همه نه از داخل آن سرچشمه یابد.

(p. ۱۶۵-۱۶۶ [۱۶۸])

* - منظور صاحبان کالای نیروی کار است. (م)

بنابراین: تبدیل پول به سرمایه بایستی براساس قوانین مربوط به گردش کالا، که در آن مبادله معادل ها نقطه شروع را تشکیل می دهد، توضیح داده شود. صاحب پول که هنوز صرفاً سفیره (کرم نوزاد) یک سرمایه دار است. بایستی کالاهایش را مطابق ارزش آنها خرید و فروش نماید، و با اینهمه در انتهای این پروسه ارزشی بیش از آنچه به ودیعه نهاده، استخراج نماید. تبدیل این سفیره به پروانه (سرمایه دار) بایستی در حوزه گردش، و هنوز نه در داخل آن اتفاق بیفتد. اینها شرایط مسأله اند.

(P. ۱۲۹ [۱۶۶]) Hic Rhodus Hic salta

۳- خرید و فروش نیروی کار

دگرگونی در ارزش پولی که بایستی به سرمایه تبدیل گردد، نمی تواند در خود آن پول صورت گیرد، چون که در خرید، پول تنها قیمت کالا را مجسم می سازد؛ و از طرف دیگر، تا زمانی که پول به صورت پول باقی می ماند، میزان ارزش خود را تغییر نمی دهد؛ و همینطور در فروش، پول تنها کالا را از شکل جنسی خود به شکل پولی آن تبدیل می نماید. بنابراین، تغییر می بایست در کالای M-C-M، اما نه در ارزش مبادله آن صورت پذیرد، زیرا که معادل ها مورد مبادله قرار می گیرند؛ این تغییر تنها می تواند از ارزش مصرفی آن به شکل وجودیش ناشی گردد، یعنی، از مصرف آن. به این منظور کالائی مورد نیاز است که ارزش مصرفی آن دارای این خاصیت باشد که منشاء ارزش مبادله واقع گردد. و این کالا وجود دارد، نیروی کار.

(P. ۱۳۰ [۱۶۷])

اما برای اینکه صاحب پول بتواند نیروی کار را به عنوان یک کالا در بازار بیابد، می بایستی این کالا به وسیله مالکش بفروش برسد، یعنی بایستی نیروی کار آزاد وجود داشته باشد. از آنجا که خریدار و فروشنده به عنوان طرفین قرارداد افرادی متساوی الحقوق اند، نیروی کار تنها می بایستی بطور موقت بفروش برسد، زیرا که در یک فروش در بست (enbloc) فروشنده دیگر به عنوان فروشنده باقی نمی ماند،

بلکه خود تبدیل به کالا می‌گردد. اما به دنبال این، مالک (نیروی کار)، در عوض اینکه قادر به فروش کالاهایی باشد که کارش در آنها نهفته شده، باید در موقعیتی قرار گیرد که اجباراً خود نیروی کارش را به عنوان کالا بفروش برساند. (P. ۱۳۱ [۱۶۸-۶۹])

بنابراین صاحب پول برای تبدیل پول خود به سرمایه بایستی در بازار کالا کارگر آزاد پیدا کند، آزاد به مفهوم مضاعف آن، یعنی به عنوان یک انسان آزاد بتواند نیروی کارش را به عنوان کالای خود عرضه بدارد، و از طرف دیگر، او هیچگونه کالای دیگری برای فروش نداشته باشد، هیچگونه قیدی نداشته باشد، نسبت به همه چیزهایی که برای فروش نیروی کارش ضروری است مختار باشد. (P. ۱۳۲ [۱۶۸-۶۹])

به عنوان جمله معترضه، رابطه بین مالک پول و صاحب نیروی کار یک رابطه طبیعی و یا اجتماعی که در مورد سنین مختلف یکسان باشد نیست، بلکه یک رابطه تاریخی است که محصول انقلابات اقتصادی بسیاری می‌باشد. بنابراین، مقوله‌های اقتصادی هم که تاکنون مورد توجه قرار دادیم، نشان‌های تاریخی‌شان را با خود دارند. برای اینکه یک محصول به کالا تبدیل شود، دیگر نمی‌بایست به عنوان وسیله فوری امرار معاش تولید گردد*. اگرچه تولید کالائی و گردش کالائی، حتی در جایی که انبوه محصولات هرگز تبدیل به کالا نمی‌گردد، می‌تواند صورت پذیرد، انبوه محصولات تنها از یک شیوه تولیدی خاص، یعنی شیوه سرمایه‌داری قادر است شکل کالا به خود بگیرد. به همین ترتیب، پول می‌تواند در تمام دوره‌هایی که بر سطح معینی از گردش کالائی دست یافته‌اند، وجود داشته باشد؛ اشکال پولی خاص، از پول به عنوان معادل صرف تا پول جهانی، مراحل توسعه مختلفی را در بر می‌گیرند؛ معهداً، یک گردش کالائی ابتدائی (توسعه نیافته) می‌تواند همه آن اشکال را ظاهر

* - مثل محصولی که یک پیشه‌ور برای گذران زندگی تولید می‌نماید. (م)

نماید. از طرف دیگر، سرمایه تنها در شرایط فوق (گردش کالا) ظاهر می‌گردد، و این یک شرط، به تنهایی دربر گیرنده تاریخ جهان است. (P. ۱۳۳ [۱۶۹-۷۰])

نیروی کار دارای ارزش مبادله ای است که مانند تمام کالاها به وسیله زمان کار لازم برای تولید و سپس باز تولید آن، مشخص می‌گردد. ارزش نیروی کار عبارت از ارزش وسائل معیشتی است که برای ادامه بقای صاحب آن ضروری می‌باشد، یعنی حفظ او در وضعیتی که دارای قدرت متوسط کار کردن باشد. این ارزش به آب و هوا، شرایط طبیعی و غیره، و همچنین به معیارهای تاریخی سطح زندگی در هر کشور بستگی دارد. این شرایط متغیرند، اما برای هر کشور ویژه و در هر دوره بخصوص، مشخص می‌باشند. علاوه بر آن، نگهداری او شامل وسائل معیشت جانشینان اش می‌گردد، یعنی فرزندانش، تا اینکه نسل این صاحبان کالای بخصوص امکان تداوم خویش را داشته باشد. و بالاخره علاوه بر همه، هزینه تعلیم و تربیت، بخاطر بهره‌وری از کارگر ماهر. (P. ۱۳۵ [۱۷۰-۷۲])

پائین‌ترین حد ارزش نیروی کار، ارزش وسائل معیشت عملاً حیاتی است. هرگاه قیمت نیروی کار تا این حداقل پائین بیاید، پائین‌تر از ارزش اش قرار می‌گیرد، چرا که ارزش نیروی کار، نه کیفیت ناچیز نیروی کار، بلکه کیفیت متوسط آن را در نظر دارد. (P. ۱۳۶ [۱۷۳])

طبیعت کار ایجاب می‌نماید که نیروی کار تنها پس از اتمام قرارداد به مصرف رسیده باشد، و از آنجا که در تمام کشورهایی که دارای شیوه تولید سرمایه‌داری اند، معمولاً، پول وسیله پرداخت چنین کالاهایی است، قیمت نیروی کار فقط پس از آنکه به مصرف رسید، پرداخت می‌گردد. بنابراین، در همه جا، کارگر به سرمایه‌دار اعتبار می‌دهد. (PP. ۱۳۷-۱۳۸ [۱۷۴])

پروسه مصرف نیروی کار، در عین حال پروسه تولید کالا و ارزش اضافی است. و این مصرف در خارج از حوزه گردش صورت می‌گیرد. (P. ۱۴۰ [۱۷۵-۷۶])